لزوم رفع نواقص علم منطق

امروز المنطق را آوردم و مطالب را دوباره مرور کردم؛ اوائلی که آدم منطق را می‌خواند می‌گوید به به! چه نظمی داده‌اند! اما بعد از اینکه چندبار خواند، می‌گویدای وای! چقدر مطالب غامض و مخلوط شده است! یعنی بعد از تکرر می‌بیند که خیلی تدوینها انقص است از چیزی که شأنیت تدوین برایش هست.

در مثالهایی که ایشان میزنند؛ حتی در مثالهای تکوینی و انتزاعی؛ مرد و زن، دو حقیقت است ای یک حقیقت؟ خب شما روی حساب منطق می‌گویی که یک حقیقت است. نوع چه بود؟ وه المقول فی جواب الافرار المتفقة فی الحقیقه؛ افرادش حتماً باید یکی باشد. لذا روی تعریف نوع، شما که فرمودی زید و عمرو دو حقیقت هستند، روی تعریف منطقی جلو نرفته بودی. بلاریب اگر از کسی که منطق میخواند بپرسند که زید و عمرو، دو حقیقت هستند ای یک حقیقت، می‌گوید یک حقیقت هستند. چون هر دو از ماهیت نوعی هستند؛ آن هم از نوع اخیر. نوع اخیر یعنی فصل مقوم دارد و خالص؛ فصل مقوم اخیر دارد.

خب زن و مرد دو حقیقت هستند ای یکی؟ از نظر منطقی صنف هستند و گیری ندارد. آن چه که شما به‌عنوان فصل قرار دادی، مِمیز آن فصل چه بود؟ چه چیزی فصل بود؟ فقط یک تعریف ارائه می‌دهید، ضابطه ارائه نمی‌دهید. از مشکلاتی که در منطق هست، همین است. می‌گویی فصل، آنی است که حقیقت را از غیر خودش ممتاز می‌کند، بقیه افراد او هستند. خب ضابطه این چیست؟ چه چیزی است که این کار را می‌کند؟ شما می‌گویی ناطقیت. خب چطور ناطقیت، در کنار فرس می‌تواند برای انسان فصل باشد، رجولیت و انوثیت نمی‌تواند فصل باشد؟ تا آن جایی که من میدانم هیچ ضابطه‌ای را برای آن بیان نکرده‌اند.

شاگرد: رجولیت و انوثیت که در غیر انسان هم هست.

استاد: مهم این است که دو نوع هستند و بعد از انسانیت است. انسان انثی.

شاگرد: اصلاً رجولیت و انوثیت را نگفته اند؛ مرکب از ناطقیت و رجولیت را گفته‌اند.

استاد: بله، یعنی بین انسانی که مرد است.

شاگرد۲: به این صورت توجیه می‌کنند که چون ذیل حیوانیت است و در جنس مشترک هستند، دیگر نمی‌تواند در فصل بیایند و مقوم شوند. چون انثی و ذَکر برای حیوان است. وصفی که برای حیوان باشد، در اینجا عرض عام می‌شود و دیگر ذاتی نمی‌شود.

استاد: ببینید خود عرض عام و عرض خاص، چه بود؟ می‌گفتند که داخل در ذات نیستند. ضابطه دخول و خروج چه بود؟ چرا تعجب در ذات انسان داخل نیست، ولی نطق هست؟

شاگرد: می‌گوینند اگر مقوم باشد ای نباشد.

استاد: خب ضابطه تقویم چیست؟ چطور است که ناطق تقویم می‌کند اما تعجب نه؟

شاگرد: منطق می‌گویی من عهده‌دار این‌ها نیستم، من انسان‌شناسی نمی‌کنم. من تنها می‌گویم جنس و فصل.

استاد: پس ما ضابطه‌ای ارائه ندادیم. ما تنها تعریف کرده‌ایم. گفتیم آن چه که مقوم است. خب کدام چیز مقوم است؟ ما باید بفهمیم. مدام می‌گویند آن چه که مقوم است. این‌که تنها تعریف شد.

شاگرد: ضابطه‌اش این است که در تعریف آن دخیل باشد. مثال آن را هم از ریاضیات گرفته‌اند؛ مثلاً در ریاضیات می‌گویند که عدد در تصور چهار دخیل است اما زوجیت در تصور چهار دخیل نیست. برای همین است که زوجیت، عرَض می‌شود ولی عدد، جنس می‌شود و جزء ذاتیات می‌شود. با این ضابطه جلو می‌روند. من این‌طور احساس می‌کنم که این ضابطه را از ریاضیات گرفته‌اند اما در این‌جا جواب نمی‌دهد.

> 40:16

استاد: اتفاقا خود مرحوم مظفر بعد از این‌که این‌ها را گفته‌اند بحثی را مطرح کرده‌اند که اصلا محال است که ما به فصل حقیقی دسترسی پیدا کنیم. ما از آثار می‌آوریم. خب آن فصل حقیقی چیست؟ چیست که ما نمی‌توانیم به آن دسترسی پیدا کنیم؟ آن‌هایی که گفته‌اند می‌گویند چون نحو وجود خاص است، و وجود، دستیافتنی نیست. استدلالشان این است. خب اگر نحو وجود خاص است، پس نحو وجود زید با عمرو هم فرق می‌کنند. دو تا است. پس چطور انسان شد؟ استاد در درس اسفار این را برای دنیا و آخرت زیاد تکرار می‌کردند. می‌گفتند انسان در این‌جا نوعی است که تحته أفراد اما در آخرت جنسی است که تحته أنواع. ایشان برای آن طرف می‌گفتند. اما همین‌جا هم صحبت هست؛ اگر وجود خاص، فصل است، پس انسان چیست؟

شاگرد: صدرا به این کلی انسان تصریح دارد. می‌گویی که انسان جنس است، نه نوع. می‌گویی انسان جنس است که تحته انواع.

استاد: تحته انواع، به چه عنایتی است؟

شاگرد: هر فرد انسان در زمان‌های مختلف انواع مختلف می‌شود.

استاد: هر فرد انسان تحت انواع مندرج می‌شود. انواع لایمکن الاجتماع؟ یا ممکن الاجتماع؟ انواع ممکن الاجتماع که در عرض هم هستند. انسان هم جسم است و هم متکیّف به کیف است. در این مشکلی نیست.

شاگرد۲: تحته الانواع؛ یعنی امروز و فردای زید، خودش دو نوع می‌شود.

شاگرد: علامه در المیزان در بحث مسخ می‌فرمایند: «فهو انسان خنزیر، انسان قردة»؛ یعنی هم انسان است و هم قرده. دو نوع در آن جمع شده‌اند.

استاد: یعنی این فرد در آن واحد هم فرد انسان است و هم فرد خنزیر است و مانعة الجمع هم نیستند. مثلاً این میوه هم سیب است و هم لیمو است. مرحوم آقامیرزا جواد در مراقبات یا کتاب دیگرشان می‌گویند حتی در عالم برزخ، درختهایی هست که میوه آن همه انواع میوه است. یک میوه‌ای است که وقتی آن را نگاه می‌کنید می‌بینید که هم سیب است و هم چیزهای دیگر است. شاید اشخاص دیگر هم گفته باشند. خب شما یک فردی دارید که این‌ها بر آن صادق است، معقولیت این در تکوین، چطور آمد؟ یعنی ماهیتی که دو حقیقت است، چطور دو حقیقت در یک فرد، وجود پیدا

کرده؟ حقیقت‌هایی که با هم مانعة الجمع هستند. این سؤال ثبوتی‌اش است. اگر در اینجا معقولیت آن را درست کردید، خب خیلی از جاهای دیگر هم این مشکلاتی که برای آن هست بار نمی‌شود. از کجا به اینجا رسیدیم؟

شاگرد: فرمودید در منطق ضابطه ارائه نمی‌کنند.

استاد: بله، در منطق ضابطه نیست. همین تعریف‌هایی است که ارائه می‌شود. ضابطه آن خیلی مشکل است. برای این عرض کردم که وقتی ما در علم فقه می‌گوییم تعدد حقائق دارد، در آن جا که جایش بوده ضابطه‌ای ارائه ندادند، در اینجا هم ما باید فکر خودمان را بکنیم.

بازبینی #1
ایجاد شده 24 مه 2026 11:43:03 توسط ... .
به روزرسانی شده 24 مه 2026 11:44:03 توسط ... .